

عقلانیت، نسبی‌گرایی، و قیاس‌ناپذیری^(۱)

- Rationality, Relativism, and Incommensurability
- Howard Sankey
- Ashgate: 1997

هادی صمدی

فلاسفه علم طی چهار دهه گذشته اغلب با مسایل نسبی‌گرایی، عقلانیت علم و قیاس‌ناپذیری نظریه‌های علمی مواجه بوده‌اند. اینها مسائلی هستند که در آغاز قرن بیستم سخنی از آنها نبود. در دهه پنجاه میلادی الگوهای تجربه‌گرایان از علم و روش آنان مورد نقادی‌های فراوانی قرار گرفت. در دهه شصت میلادی حرکتی تاریخ‌گرایانه در فلسفه علم شروع شد و توجه عمده آن متوجه این نکته بود که فعالیت علمی و روش‌شناسی علم با گذشت زمان دستخوش تغییر می‌شود.

بر اساس این دیدگاه، تصویر علم به عنوان امری که اساساً تغییرناپذیر است و برگرفته از یک روش عام بوده و بر پایه یک زبان خنثا بنا شده به عنوان تصویری نادرست تلقی شد که بر پایه مفهومی ایستا و غیرتاریخی از علم بنیان نهاده شده است. توجهات به زودی معطوف به رویکردی شد که در آن فعالیت علمی به وسیله تنوعی از زمینه‌های اجتماعی، فکری و تاریخی هدایت می‌شد و همچنین معطوف به راه‌هایی شد که در آنها این زمینه‌ها دستخوش یک فرایند تغییر دایمی بودند؛ درحالی که تا پیش از آن زمان فرض بر آن بود که روش علم نامتغیر است. عقیده رایج این شد که روش‌های به کار گرفته شده توسط دانشمندان در طول تاریخ علم دچار تغییر می‌شوند؛ و درحالی که تا قبل از آن زمان، مشاهده به عنوان مبنای معرفتی مطمئن و منبع خنثا از معناداری‌های

تجربی در نظر گرفته می‌شد، این نظر شیوع یافت که زبان مشاهدتی و نظری علم تغییر می‌کند، همچنان که مفاهیم به کار رفته در نظریه‌ها تغییر می‌کنند.

طرد روش‌شناسی ایستا و نیز زبان مشترک برای علم منجر به ظهور مسئله‌ای شد که به عنوان «بحران عقلانیت» (crisis of rationality) توصیف گشت. زیرا بدون یک زبان ثابت و یا یک روش‌شناسی ثابت، به نظر نمی‌رسید که گزینش نظریه علمی بتواند بر مبنای زمینه عقلانی و عینی صورت پذیرد. فقدان یک زبان مشترک این تصور را ایجاد می‌کند که نظریه‌های رقیب باید قیاس‌ناپذیر باشند، به این معنا که ادعاهای مطرح‌شده توسط نظریه‌ها درباره جهان نمی‌توانند با هم قیاس شوند؛ و فقدان روش‌شناسی مشترک نیز این تصور را ایجاد می‌کند که حتی اگر نظریه‌ها را بتوانیم مقایسه کنیم باز این مشکل باقی است که هیچ زمینه خنثایی که مستقل از نظریه بوده و بر اساس آن بتوانیم گزینش نظریه‌ها را انجام دهیم وجود ندارد. فیلسوفان و دیگر تحلیل‌گران علم به زودی گرایش‌های نسبی‌گرایانه و ضد واقع‌گرایانه را در این رویکرد تاریخی تشخیص دادند. به علاوه، برخی از فیلسوفان علم و عده‌ای از جامعه‌شناسان و مورخان اجتماعی علم نیز نه تنها این گرایش‌ها را تشخیص دادند بلکه از آن استقبال نیز نمودند. اما مباحثات فراوانی در ادبیات فلسفه علم مشاهده می‌گردد که خواهان اجتناب از این نتایج بوده‌اند. برخی تلاش نموده‌اند که از ایده‌های تجربه‌گرایی سنتی بر علیه این رویکرد جدیدتر بهره گیرند. جمعی نیز روایت‌های تعدیل‌یافته‌ای از رویکرد تاریخی را برگزیدند که در این روایت‌ها می‌توان از نسبی‌گرایی و ضد واقع‌گرایی اجتناب کرد. در عین حال عده‌ای نیز پیشنهاد نمودند که اصلاً مبانی این رویکرد جدید به درستی درک نشده است: فلسفه علم جدید به جای اینکه منجر به نسبی‌گرایی شود، دربردارنده بذره‌های یک روش جدید تفکر درباره عقلانیت و تغییر مفاهیم در علم است.

رویکرد هوارد سنکی به فلسفه علم تاریخ‌گرا در زمره این حالت اخیر است. از دید وی، وجود تحولات مفهومی شدید در علم و فقدان زبان مشاهدتی خنثا، یافته‌های مهمی است که باید به طرفداران رویکرد تاریخی نسبت داده شود. اما وقتی پدیده تغییر مفهومی به خوبی فهمیده شود دیگر پیامدهایی که در ابتدا تصور می‌گردید از آن ناشی می‌شوند، به دست نخواهد آمد؛ یعنی در صورت نبودن یک روش عام و تغییر در روش‌ها،

نسبی‌گرایی افراطی و فقدان عقلانیت علمی از پیامدهای این رویکرد نخواهند بود. از دیدگاه سنکی ما باید مفهومی را که از عقلانیت در ذهن خود داریم طوری عوض کنیم که با تحولات در روش‌شناسی علم همساز شود. نتیجه تغییر در روش‌شناسی علم نسبی‌گرایی مطلق نبوده بلکه بیش‌تر دیدگاهی پخته‌تر از عقلانیت عینی است.

کتاب *عقلانیت، نسبی‌گرایی و قیاس‌ناپذیری* حاوی یازده مقاله با همین مضامین است. حدوداً نیمی از مقالات کتاب به طور خاص به موضوعی می‌پردازد که توسط تامس کوهن و پال فایرابند (Paul Feyerabend) ارائه گردیده است. اینکه نظریه‌های علمی جایگزین به علت تفاوت معناشناختی واژگانی که این نظریه‌ها در بستر آنها ارائه شده‌اند، قیاس‌ناپذیرند. برخی دیگر از مقاله‌های به دنبال یافتن راهی جدید برای فکر کردن درباره عقلانیت علمی است که از دیدگاه سنکی، این راه جدید را می‌توانیم از انتقاد تاریخ‌گرایان به وجود یک روش علمی ثابت استنتاج نماییم. در باقی مقاله‌ها نیز نویسنده می‌کوشد نشان دهد که چگونه برخی موضوع‌های به ظاهر نسبی‌گرایانه درباره رویکرد تاریخی می‌تواند به شیوه‌ای غیرنسبی‌گرایانه و در زمینه‌ای از یک نظریه تکثرگرایانه و طبیعت‌گرایانه از روش علمی و عقلانیت علمی پذیرفته شود.

کتاب دارای پنج بخش است و هر بخش دربردارنده چند مقاله به شرح زیر است:

بخش اول: نسبی‌گرایی

۱- پنج نوع نسبی‌گرایی شناختی

بخش دوم: قیاس‌ناپذیری

۲- مفهوم متغیر کوهن از قیاس‌ناپذیری

۳- نسبی‌گرایی هستی‌شناسانه کوهن

۴- قیاس‌ناپذیری رده‌بندی‌ها

بخش سوم: ترجمه‌ناپذیری

۵- در دفاع از ترجمه‌ناپذیری

۶- قیاس‌ناپذیری، ترجمه و فهم

بخش چهارم: عقلانیت

۷- مسئله‌گزینش عقلانی نظریه

۸- قضاوت و گزینش معقول نظریه

بخش پنجم: طبیعت گرایی

۹- عقلانیت، نسبی گرایی و تکثرگرایی روش شناسانه

۱۰- طبیعت گرایی هنجاری و چالش نسبی گرایی

۱۱- قراردادگرایی فراروش شناسانه پوپر (Karl Popper) و بازگشت به

طبیعت گرایی

بخش اول که فقط در بردارنده یک مقاله است یک رده بندی از آموزه های نسبی گرایی را پیشنهاد می کند و پنج نوع نسبی گرایی را از هم متمایز می کند. سنکی از این تمایز در تمامی کتاب بهره می گیرد. سه مقاله مندرج در بخش دوم کتاب همگی به جنبه های مختلف و بازمینی هایی در موضوع قیاس ناپذیری به قرائت کوهن می پردازد. مقالات بخش سوم به دفاع از ترجمه ناپذیری بین نظریه های قیاس ناپذیر می پردازد و به اعتراض ها داند دیویدسون (Donald Davidson) و هیلاری پاتنم (Hilary Putnam) پاسخ می دهد. این دو معتقدند که اندیشه ترجمه ناپذیری و یا وجود یک زبان ترجمه ناپذیر، اندیشه ناسازگار و یا حتی نامعقول است. بخش چهارم کتاب به توسعه این فکر می پردازد که کارهای کوهن و فایرابند حاوی مفهومی جدید از عقلانیت علمی است. در بخش پنجم این ادعای لاری لائودن (Larry Laudan) را بررسی می کند که یک مفهوم طبیعت گرایانه از توجیه عقلانی می تواند توضیح دهنده تغییرات روش شناسانه به شیوه ای باشد که منجر به نسبی گرایی معرفتی نشود.

کتاب با ارائه یک رده بندی برای آموزه های نسبی گرایی آغاز می گردد. سنکی متذکر می شود که ادعاهای متفاوتی وجود دارد که همگی بر اساس معنای کلی کلمه «نسبی گرایی»، نسبی گرایانه هستند. این ادعاها بسیار متفاوت بوده و استدلال های مختلفی نیز برای توجیه آنها ارائه می گردد. بنابراین برای اینکه بتوانیم به نحوی شایسته واژه نسبی گرایی را به کار بریم ضروری است که بین آموزه های مختلف که همگی برچسب نسبی گرایی دارند تمایز قایل شویم. بر این اساس، سنکی بین یک معنا از نسبی گرایی که بر مبنای آن، عقلانیت یک باور، بستگی به زمینه آن دارد و معنای دیگر از نسبی گرایی که بر اساس آن، صدق ادعاهای اساسی درباره جهان، وابسته به زمینه است فرق می گذارد.

اگر این دو نوع نسبی‌گرایی را تلفیق کنیم به «نسبی‌گرایی معرفتی» می‌رسیم که مطابق آن، باور صادق موجه نیز ممکن است نسبی باشد. فیلسوفان به طور مرسوم، نسبی‌گرایی دربارهٔ حقیقت را ناسازگار دانسته‌اند. اما می‌توان برای تنز «نسبی‌گرایی حقیقت»، حمایت‌هایی را در این ایده که: «زبان‌ها یا ساختارهای مفهومی، جهان را به انجای مختلفی تقسیم می‌کنند» یافت. برای توضیحی دقیق‌تر در این باره، سنکی بین «نسبی‌گرایی مفهومی» که مطابق آن ممکن است ساختارهای مفهومی جانشینی که همگی به یک اندازه از عقلانیت برخوردارند وجود داشته باشند و «نسبی‌گرایی هستی‌شناسانه» که بر طبق آن، جهان بستگی به ارائهٔ معرفتی و مفهومی ما دارد، فرق می‌گذارد. دو نوع اخیر یعنی «نسبی‌گرایی مفهومی» و «هستی‌شناسانه»، ارتباط خاصی با مقالات موجود در بخش‌های دوم و سوم کتاب دارند که به موضوع قیاس‌ناپذیری می‌پردازند. مقالات بخش دوم، روایت کوهن از تنز قیاس‌ناپذیری را بررسی کرده‌اند. دیدگاه‌های کوهن به طور مداوم از آنچه در ابتدا در کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی* (The Structure of Scientific Revolutions) ارائه گردید، مورد تغییر قرار گرفته‌اند. بنابراین، این دیدگاه‌ها مانند یک هدف متحرک هستند. از آن رو در مقالهٔ دوم، سنکی به تغییراتی که در دیدگاه‌های کوهن ایجاد شده می‌پردازد و استدلال می‌کند که سه مرحلهٔ مجزا در توسعهٔ افکار کوهن قابل شناسایی است. کوهن گاهی تنز قیاس‌ناپذیری را مشابه عدم تعیین ترجمه نزد کواين (Quinean indeterminacy of translation) دانسته است. اما سنکی در پی‌نوشتی که به این مقاله افزوده است استدلال می‌کند که این دو اندیشه کاملاً متمایز هستند. مقالات سوم و چهارم به اصلاحات بعدی کوهن دربارهٔ تنز قیاس‌ناپذیری می‌پردازند که مطابق آن ترجمه‌ناپذیری موضعی (localized) بین نظریه‌هایی که از نظام‌های رده‌بندی جانشین بهره می‌گیرند وجود دارد. در مقالهٔ سوم استدلال می‌کند که موضع کوهن در کارهای بعدی‌اش نوعی «نسبی‌گرایی هستی‌شناسانه» است که مطابق آن جهان به تجربه در آمده توسط دانشمندان به ساختار رده‌بندی نظریه‌ای بستگی دارد که دانشمندان آن را پذیرفته است. اما در مقالهٔ چهارم نویسنده استدلال می‌کند که تنز قیاس‌ناپذیری رده‌بندی‌ها تهدیدی را متوجه الزامات هستی‌شناسانه و معرفتی معمول مورد قبول واقع‌گرایان علمی نمی‌کند.

یکی از جنبه‌های بحث‌برانگیزتر تز قیاس‌ناپذیری، مشکل ترجمه بین واژگان به کار رفته توسط نظریه‌های جانشین است. این جنبه از تز به وسیله دانلد دیویدسون مورد نقد قرار گرفته است. دیویدسون در مقاله معروفش «درباره معنای دقیق یک شاکله مفهومی» (On the Very Idea of a Conceptual Scheme) به این موضوع پرداخته که اگر یک زبان کاملاً ترجمه‌ناپذیر باشد منجر به پذیرش ناسازگاری می‌شود. دیویدسون معتقد است زبان و ترجمه از هم جداشدنی نیستند و اساس تز قیاس‌ناپذیری دوگانه‌انگاری بین واقعیت و شاکله است و او این دوگانه‌انگاری را مورد حمله قرار می‌دهد. در بخش سوم، نویسنده استدلال‌های دیویدسون را به طور دقیق مورد آزمون قرار می‌دهد و تا جایی که به موضوع مربوط است برخی استدلال‌ها هیلاری پاتنم را نیز مطرح می‌کند. در مقاله پنجم، سنکی از ایده «ترجمه‌ناپذیری بین واژگان خاص نظریه‌ها» دفاع کرده و پاسخی به اعتراض‌های دیویدسون و پاتنم درباره ترجمه‌ناپذیری کلی زبان می‌دهد. در مقاله‌های پنجم و ششم، سنکی تمایزی را که کوهن و فایرابند بین فهم آنچه در یک زبان گفته می‌شود و ترجمه کردن به زبانی دیگر قایل می‌شوند پذیرفته و از آن دفاع می‌کند.

با توجه به اینکه بخش‌های دوم و سوم این کتاب به بحث قیاس‌ناپذیری می‌پردازند بین این بخش‌ها و کتاب اول سنکی، *تز قیاس‌ناپذیری (The Incommensurability Thesis)* همپوشی‌هایی وجود دارد. سنکی در کتاب اولش می‌کوشد نشان دهد که تغییر معنایی که تز قیاس‌ناپذیری را باعث می‌شود می‌تواند به نحو رضایت‌بخشی در چارچوب واقع‌گرایی علمی بگنجد. راه‌کار اصلی او این بوده است که مسئله قیاس‌ناپذیری را در زمینه یک نظریه علی ارجاع تعدیل‌یافته قرار دهد و تغییر معنایی را به عنوان یک موضوع ارتباطات زبانی متنوع - که نظریه‌های جایگزین ممکن است بر جهان مستقل از ذهن بار کنند - در نظر می‌گیرد. وی یک روایت توصیفی علی از ارجاع را به کار می‌گیرد که نقشی اضافی برای توصیف‌ها در تعیین مرجع قایل می‌شود و استدلال می‌کند ترجمه به علت محدودیت‌هایی که در مسیر تعیین مرجع در نظریه‌های جانشین ممکن است روی دهد با مشکل مواجه است. اما با وجود ترجمه‌ناپذیری، امکان پیوستگی به میزان کافی در مرجع‌ها بین نظریه‌ها وجود دارد و همین امر اجازه می‌دهد که بتوانیم محتوای نظریه‌ها را بر پایه مرجع‌هایی که در نظریه‌ها مشترک هستند و همپوشی دارند مقایسه کنیم.

کتاب *عقلانیت، نسبی‌گرایی و قیاس‌ناپذیری* در بخش‌های چهار و پنج به موضوعاتی معرفت‌شناسانه از جمله گزینش عقلانی نظریه، تحولات روش‌شناسی و توجیه معرفتی می‌پردازد. دو مقاله‌ای که بخش چهارم را شکل می‌دهند به این مطلب اشاره دارند که پایه‌های یک مفهوم جدید از عقلانیت علمی را می‌توان در کارهای کوهن و فایراند یافت. چنین دیدگاهی را می‌توانیم در کارهای کسانی مانند ریچارد برنشتاین (Richard Bernstein) در کتابش *فراتر از عینی‌گرایی و نسبی‌گرایی (Beyond Objectivism and Relativism)* بیابیم. برنشتاین اشاره می‌کند: کوهن و فایراند را باید به عنوان افرادی در نظر گرفت که دعوت به دیدگاهی سهل‌نگرانه به عقلانیت علمی می‌کنند، چیزی مانند اشکال دل‌خواهانه استدلال که مربوط به عقلانیت اعمال معمولی است. با در نظر گرفتن این نکته، سنکی در مقاله هفتم به طور خلاصه عناصر اصلی یک روایت غیرالگوریتمی و روش‌شناسی تکثرگرایانه از ماهیت گزینش عقلانی نظریه‌های علمی را ارائه می‌کند. وی اشاره می‌کند تمام این عناصر را می‌توانیم در کارهای کوهن و فایراند بیابیم. اما چنین روایتی نیازمند این مطلب است که گزینش عقلانی، مستلزم میزان چشمگیری از قضاوت‌های دلخواهانه باشد که البته نمی‌توان آن را با قواعد الگوریتمی سنجید. بنابراین در مقاله هشتم سنکی استدلال می‌کند که قضاوت عقلانی باید نقشی اساسی در نظریه عقلانیت علمی ایفا کند. وی از نظریه‌ای از قضاوت که هارولد براون (Harold Brown) کتاب خود به عنوان *عقلانیت (Rationality)* آورده بهره می‌گیرد. مطابق این نظریه قضاوت یک ظرفیت اکتسابی و ماهرانه برای رسیدن به تصمیم در نبود قواعد است.

مشکل اصلی که هر روایتی از استدلال علمی با آن مواجه است و از دیدگاه‌های کوهن و فایراند قابل استنتاج می‌باشد مشکلی است که دقیقاً کار خود آنها نیز با آن مواجه است، یعنی مشکل نسبی‌گرایی. بنابراین در بخش پنجم کتاب، نویسنده تلاش دارد نشان دهد که یک روایت تکثرگرایانه و غیرالگوریتمی از گزینش عقلانی نظریه لازم نیست که حتماً به ورطه نسبی‌گرایی معرفتی بلغزد. موضع سنکی در این مورد بسیار تحت تاثیر کارهای لاری لائودن خصوصاً کتاب *علم و ارزش‌ها (Science and Values)* و نوشته‌های متعاقب آن است. لائودن به طور قوی استدلال کرده است که یک روایت طبیعت‌گرایانه برای تضمین قواعد روش‌شناسی دیدگاه تکثرگرایانه را قادر می‌سازد که تهدید نسبی‌گرایی را پاسخ دهد و این موضوع اصلی بخش پنجم این کتاب است.

در مقاله نهم نویسندگان استدلال می‌کند که طرد یک روش علمی ثابت و قبول کثیری از معیارهای روش‌شناسی منجر به روایتی نسبی‌گرایانه در گزینش عقلانی نظریه نخواهد شد. سنکی معتقد است این فکر که تغییر در روش‌ها باعث نسبی‌گرایی می‌شود از این فرض ناشی شده است که صرف پیروی از معیارهای کاربردی برای توجیه عقلانی، کافی است. وی معتقد است که این فرض درست نبوده و بر علیه آن اقامه دعوی می‌کند. اعتراض به اینکه تغییر در روش‌شناسی، منجر به نسبی‌گرایی می‌شود موضع خود لائودن در کتاب *علم و ارزش‌ها* را نیز هدف قرار می‌دهد. در مقاله دهم، نویسندگان از موضع طبیعت‌گرایی هنجاری (normative naturalism) لائودن درباره تضمینی معرفتی از معیارهای روش‌شناسی دفاع می‌کند که این موضع لائودن بر علیه یکی از اصلی‌ترین منتقدان به این رویکرد یعنی جان ورال (John Worrall) ارائه گردیده است. بالاخره در مقاله یازدهم، نویسندگان ادعای چالش‌برانگیز لائودن مبنی بر اینکه ریشه‌های نسبی‌گرایی معرفتی معاصر را می‌توان در دیدگاه‌های فراروش‌شناسانه فیلسوفان علم تجربه‌گرای متقدم یافت را به بحث می‌گذارد. سنکی در این مقاله مدعی می‌شود که این ادعا را می‌توان در زمینه تز کارل پوپر در مورد موقعیت قراردادی قواعد روش‌شناسی یافت و استدلال می‌کند که در حقیقت چنین نوعی از قراردادگرایی، پوپر را کاملاً در معرض نسبی‌گرایی قرار می‌دهد.

نویسندگان در انتهای مقدمه کتاب یادآوری می‌کند که به استثنای مقاله چهارم و برخی قسمت‌ها در مابقی مقالات موضوع واقع‌گرایی علمی در این کتاب به صورت حاشیه‌ای مطرح گردیده است. وی تا حدی علت کار خود را این می‌داند که موضوع واقع‌گرایی علمی را مستقل از بسیاری از موضوعات معرفتی و معناشناختی که مورد توجه این کتاب بوده است در نظر می‌گیرد. علت دیگر آن را نیز این می‌داند که مقالات نوشته شده در این کتاب همگی از منظر یک واقع‌گرایی علمی نگاشته شده‌اند. بنابراین ضمن اینکه این ارتباطات را به صورت صریح بیان نکرده است ولی تصویر کلی مندرج در کتاب کاملاً با واقع‌گرایی علمی همساز است.